

# بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن

## نگاهی به چگونگی و نارسایی های سیاست خارجی در سطح منطقه و جهان

نوشته: دکتر پرویز ورجاوند

بخش دوازدهم

در سیاست خارجی افغانستان بود و کشور تازه شکل گرفته و متزلزل پاکستان را به واکنش وامی داشت. سیاست نسنجیده حکمرانان افغانستان در نزدیکی تا حد وابستگی به شوروی و فرستادن گروه های مختلف دانشجویی برای تحصیل در شوروی، شرایطی بوجود آورد که روسها به باری دست پروردگان خود به پایه گذاری يك سازمان سیاسی مارکسیستی توفیق یابند، سازمانی که از نظر سازماندهی و مالی بوسیله آنها حمایت می گردید. این سازمان که بعد از شکل گیری به دو گروه خلق و پرچم تقسیم شد، با توجه به جو و شرایط زمان توانست در میان دانشجویان، تحصیل کردگان و افسران جوان در کابل و چند شهر بزرگ طرفدارانی پیدا کند. چنان که در نوشته های پیشین اشاره داشتیم، این هر دو حزب از زمان پایه گذاری از حمایت صاحبان قدرت در دولت افغانستان برخوردار بودند و چهره های قدرتمندی چون سردار داودخان آنها را از عوامل خویش می دانستند و معتقد بودند که می توانند از آنها به عنوان اهرمهای فشار در سیاست خارجی بهره برداری کنند و با کنترلی که بر آنها دارند امکان ندارد از چارچوب تعیین شده پافراتر نهند؛ غافل از آنکه آنها تا جایی فرمانبرداری خواهند کرد که شوروی بخواهد و صلاح بدانند.

با شروع فعالیت کمونیست ها در افغانستان جمعی از استادان و دانشگاهیان و گروهی از دانشجویان و تحصیل کردگان احساس خطر کردند و به موضع گیری پرداختند. عجیب آنکه چهره های معتبری از حاکمیت نسبت به این موضع گیریها واکنش نشان دادند و در چند مورد

### افغانستان از حماسه تا فاجعه

#### شکل گیری و پیدایش حزبا و نیروهای جهادی اتحادها، ائتلافها - جدائی ها و دشمنی ها

سخن درباره چگونگی شکل گیری حزبا و سازمانهای سیاسی از یکسو و گروه های مسلح جهادی نهضت مقاومت یا «سنگرداران» از سوی دیگر در افغانستان در پی کودتای کمونیست ها و سپس اشغال نظامی افغانستان بوسیله شوروی خود کتابی مستقل را می طلبد که پرداختن بدان از حوصله این مجموعه بیرون است. از این رو می گوئیم به کوتاهی از آن یاد کنیم، زیرا بدون پرداختن به این مهم رونویدادهای افغانستان را نمی توان پی جست.

در نوشته های پیشین در چند مورد به پدیده تشکیل حزبهای سیاسی در افغانستان اشاره داشتیم و نشان دادیم که در بیشتر موارد این شخصیت های ممتاز حکومتی بوده اند که برای تثبیت موقعیت و پیشبرد برنامه های خود به کار سازماندهی گروه های سیاسی می پرداخته اند. از آنجا که سگان اصلی قدرت در دست پشتوزبانان بوده، محور اصلی دیدگاههای این سازمانها نه بر اساس وحدت ملی که بر پایه قوم گرایی و تثبیت موقعیت ممتاز برای پشتونها قرار داشته است. به منظور جلب نظر مردم پشتوزبان شعار دستیابی بر بخش پشتون نشین پاکستان از جمله هدفهای اصلی این گروهها به شمار می رفت، پدیده ای که خود عامل تشنج

هم ائتلاف کنند. مذاکره در این زمینه مدتی به طول انجامید و سرانجام قرار شد نام ائتلاف را «حرکت انقلابی افغانستان» بگذارند و برای آنکه اختلافی پیش نیاید یک شورای شش نفره با شرکت سه نفر از هر گروه کار رهبری را بر عهده بگیرد و «مولوی محمدنبی» ریاست اتحادیه را بر عهده داشته باشد. این مذاکرات نه تنها در عمل به نتیجه قطعی نرسید که سبب شد سازمان جدیدی که از داخل «حزب اسلامی» بیرون آمده بود تشکیل گردد. این سازمان «حزب اسلامی یونس خالص» بود که به رهبری مولوی یونس خالص متحد قبلی حکمتیار و مخالف اتحاد با «جمعیت اسلامی» تشکیل یافت و به عبارت دیگر «حزب اسلامی» دچار انشعاب گردید. پدیده انشعاب و تشکیل سازمان جدید بلا و آفت دردناکی است که سالهاست گریبانگیر سازمانهای سیاسی و حزبه‌ها و حتی گروههای جهادی و «سنگرداران» افغانستان بوده و لطمه‌های شدیدی بر پیکر مبارزات رهایی بخش ملت افغانستان وارد ساخته و فرصت مناسبی برای اعمال نفوذ کشورها و قدرتهای خارجی فراهم کرده است.

«جمعیت اسلامی افغانستان» که رهبری آن بر عهده استاد برهان‌الدین ربانی از فارغ‌التحصیلان الازهر و استاد دانشگاه کابل است، در سال ۱۳۵۷ جنبش هرات را رهبری کرد که به شدت سرکوب گردید ولی خود سبب ساز جنبش جنوب افغانستان شد. تحلیل‌گران اوضاع افغانستان از نظر فکری جمعیت اسلامی افغانستان را با اخوان المسلمین در پیوند دیده‌اند. استاد ربانی از تاجیکان افغانستان و از مردم بدخشان و در میان عمده تاجیکان و فارس‌زبانان و از بکها و هزاره‌های افغانستان از اعتبار و موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. سردار دلیر افغانستان احمدشاه مسعود از یاران نزدیک ربانی در طول تاریخ مبارزات دو دهه اخیر به شمار می‌رود.

آقای گلبدین حکمتیار از نخستین همگامان استاد ربانی، رهبری «حزب اسلامی افغانستان» را بر عهده دارد. حکمتیار در جهت دستیابی به قدرت و رسیدن به حکومت، با تکیه بر پشتوزبانان در طول مبارزات مجاهدین افغانستان، بویژه پس از بیرون راندن ارتش شوروی از افغانستان، تارمز در گیریه‌های شدید نظامی و کشتار تعدادی از فرماندهان جهادی جمعیت اسلامی، با استاد ربانی درگیر شد و چندبار به ائتلاف دست زد و بعد از او جدا شد.

«ژان ژوزه پویگ» که از پژوهشگران آشنا با شخصیت‌های رهبری نیروهای جهادی افغانستان به شمار می‌رود، درباره گلبدین حکمتیار چنین اظهار نظر کرده است: «گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی به‌ظاهر حزب یکپارچه و همگونی دارد و پیرو ایدئولوژی اسلامی خالص و سختگیری است، اسلامی سوای اسلام سنتی مردم

کار به برخورد شدید کشید. این امر سبب گردید که نیروهای فراوان مخالف کمونیست‌ها در کابل و در پی آن در دو سه شهر دیگر ناگزیر شوند در قالب سازمانها و گروههای کم‌و بیش سازمان‌یافته گرد آیند و مبارزه را پی‌گیری کنند. از آنجا که تعدادی از رهبران جریان مخالف مارکسیست‌ها را استادان معارف اسلامی و شخصیت‌های مذهبی تشکیل می‌دادند، گروههای پدید آمده که در اصل وجه مشترکشان مخالفت با کمونیسم بود، با نمود اسلامی در جامعه مطرح گشتند.

به اعتباری قدیمی‌ترین جریان ملی-اسلامی افغانستان را می‌توان «نهضت روحانیت و جوان» به‌شمار آورد که پایه‌گذار آن «محمود طرزی» روزنامه‌نگار و صاحب‌اندیشه افغانستانی و پدرزن امان‌الله خان دانسته شده است.

برخی دیگر، شروع حرکت نیروهای اسلامی در افغانستان در نیم قرن اخیر را با فعالیت‌های دو چهره شیعه و سنی یعنی «سید اسماعیل بلخی» از تحصیل کردگان حوزه نجف و «غلام محمد نیازی» از دانش‌آموختگان جامعه الازهر مصر مربوط می‌دانند که هر دو نیز در دوران داودخان به شهادت رسیدند.

بسیاری کسان عامل اصلی رشد و تشکّل گروههای اسلامی را با موضع گیریه‌های تند و گستاخانه گروههای مارکسیست در برابر دیدگاه مذهبی در دوران داودخان در پیوند دیده‌اند.

نخستین شکل سازمانی نسبتاً گسترده به سال ۱۳۴۸ خورشیدی مربوط می‌گردد که «جنبش جوانان مسلمان» یا «سازمان جوانان مسلمان افغانستان» با شرکت افرادی چون نیازی، برهان‌الدین ربانی، عبدالرسول سیاف، گلبدین حکمتیار، مهندس عبدالرحمن، غلام ربانی عطیش و دیگران تشکیل یافت و استاد برهان‌الدین ربانی به عنوان «مرشد عام» سازمان انتخاب شد. مدتی بعد، در نشست کمیته مرکزی، نام آن به «جمعیت اسلامی افغانستان» به رهبری استاد ربانی تغییر یافت. کار بر خورد با این جریان در دوران نخست‌وزیری داودخان آغاز گردید و جمعی از رهبران آن کشته شدند و جمعی از کشور فراری گشتند.

گفته می‌شود که در زمان داودخان میان ربانی و حکمتیار در مورد نحوه برخورد با حکومت داود اختلاف نظر بروز کرده بود، یعنی در برابر موضع میانه ربانی، حکمتیار به برخورد قهر آمیز و مسلحانه معتقد بوده که در نتیجه آن دو از یکدیگر جدا می‌شوند و هر یک رهبری سازمانی جدید را بر عهده می‌گیرند. ربانی رهبری «جمعیت اسلامی» و حکمتیار رهبری «حزب اسلامی» را به دست می‌گیرند. در واقع این دو سازمان همچنان توان‌ترین سازمانهای سیاسی افغانستان را تشکیل می‌دهند. با انجام کودتای تره‌کی، این دو سازمان شرایط را چنان دیدند که بار دیگر با

افغانستان... در غالب گزارشهای بدست آمده پیرامون رفتار حزب اسلامی در اوایل استقرار رژیم کمونیستی (۱۹۸۰-۱۹۷۸) به ندرت از مبارزه مسلحانه فعال آنها علیه حکومت کابل یاد شده است. از همان ابتدا حزب اسلامی چنین وانمود کرده که قصد آزاد ساختن افغانستان را ندارد، بلکه می خواهد به محض مساعد شدن اوضاع قدرت را در کابل به دست گیرد... کار درست او این بود که مردم را به مهاجرت تشویق کرد، و اشتباه او در آن بود که با تحمیل نگرش سیاسی کاملاً بیگانه خود موجب شد که آنها را از دست بدهد.<sup>۱</sup>

زان ژوزه پویگ در شرح چگونگی فعالیت مسلحانه سازمانهای مجاهدین در طول جنگ، بار دیگر درباره حزب اسلامی و ساختار رهبری و نحوه نگرش آن چنین می گوید:

«اصلیت اعضای رهبری حزب اسلامی با کادرهای بالای حزب خلق [حزب مارکسیست تره کی] قابل مقایسه است. اکثریت آنها روشنفکران جوانی هستند که از قبایل کوچک پشتون یا از قبیله قلزایی برخاسته اند، جوانانی که از جامعه خود بریده اند. حزب اسلامی نیز به نوبه خود همان فرآیندی را در پیش گرفته که به ناکامی حزب خلق انجامید، یعنی تحقیر مردم، اعمال روشهای خشن، زیاده روی در مسائل ایدئولوژیک و تبلیغاتی، که برای روستاییان غیر قابل درک است، و اتخاذ تصمیمات انقلابی که هدفش نابودی جامعه سنتی است».<sup>۲</sup>

«جبهه ملی نجات اسلامی»: رهبری آن برعهده استاد صبغت الله مجددی از يك خانواده ریشه دار و روحانی بانفوذ و ابسته به سلسله نقشبندیه و تحصیل کرده الازهر و نزدیک به عربستان سعودی است. پیروان آن را بیشتر پشتون زبانان تشکیل می دهند.

«حرکت انقلاب اسلامی»: به رهبری مولوی محمدنبی محمدی وابسته به پشتون زبانان و دارای نفوذ در جنوب و در شمال افغانستان. رهبر آن مدتی نماینده مجلس بود.

«حزب اسلامی»: این سازمان به رهبری مولوی یونس خالص که در ایالت های ننگرهار و پکتیا صاحب نفوذ است، در آغاز جزئی از حزب اسلامی حکمتیار به شمار می رفت ولی به دلیل تکرر بیهای حکمتیار از آن جدا گردید و نام حزب اسلامی را حفظ کرد. مولوی یونس خالص در ۱۹۷۵ بر اثر درگیری با داودخان به پیشاور رفت و در طول جنگ همیشه نیروهای فعال بودند.

«محاذملی افغانستان»: رهبری آن برعهده سیداحمد گیلانی، از علمای وابسته به سلسله قادریه است که به دلیل وابستگی سببی با ظاهر شاه اغلب مورد انتقاد قرار داشته است. او به مشی مبارزاتی ملایم معتقد است. او نخست همراه با مولوی محمدنبی، رهبری «حرکت

انقلاب اسلامی» را برعهده داشت و بعد از او جدا گردید و «محاذملی» را پایه گذارد.

«اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان»، سازمانی است به رهبری عبدالرسول سیاف تحصیل کرده الازهر و استاد سابق دانشگاه کابل که در سال ۱۳۶۰ پایه گذاری شد. او از جمله رهبران مجاهدان است که با عربستان روابط نزدیک دارد و از کمک های هنگفت مالی و نظامی برخوردار شده است. به همین جهت از قدرت مانور برخوردار بوده است. این سازمان حاصل اتحاد جمعیت اسلامی، حزب اسلامی یونس خالص، حرکت انقلاب اسلامی محمدنبی، جبهه ملی نجات مجددی و محاذملی گیلانی بود که چون اتحاد مزبور در ۱۳۵۹ متلاشی شد، سیاف نام آن را برای خود حفظ کرد و سازمان جدیدی بر دیگر سازمانها افزوده شد.

اتحاد هفتگانه در پاکستان: لطمه هایی که سازمانهای سیاسی و نیروهای جهادی بر اثر نبود پیوند استوار میانشان در طول سالهای مبارزه دیدند، سبب گردید که چندبار در جهت وحدت گام بردارند، ولی چنان که اشاره شد هر بار تشکّل جدیدی ایجاد گشت، در زمانی کوتاه از هم پاشید و تنها ثمر آن برجا ماندن يك نام و سازمان جدید افزون بر گروه های قبلی بود.

سرانجام در سال ۱۳۶۶ اتحاد هفتگانه در پیشاور با شرکت رهبران هفت سازمان: جمعیت اسلامی (رئانی) - حزب اسلامی (حکمتیار) - حزب اسلامی (یونس خالص) - اتحاد اسلامی (سیاف) - جبهه ملی نجات (مجددی) - حرکت انقلاب اسلامی (مولوی محمدنبی) و جبهه ملی محاذ (گیلانی) شکل گرفت. يك شورای مشورتی ۴۲۰ نفره (شصت نفر از هر گروه) نقش مجلس را داشت و شورای عالی رهبران مرکب از رهبران هفتگانه در کنار کابینه موقت ۲۸ نفره اداره کارها را برعهده گرفت. این اتحاد زیاد به طول نینجامید؛ گلبدین حکمتیار از آن کناره گرفت و در میان شش سازمان دیگر نیز جناح بندی شد. برخی به حمایت از ظاهر شاه و برخی به مخالفت با او پرداختند و در عمل اتحاد نتوانست نقش مؤثری در سامان دهی به اوضاع بازی کند.

ائتلاف هشتگانه در ایران: گروه های شیعه نیز وضع بهتری نداشتند. نخستین گام آنها در جهت ائتلاف به سال ۱۳۵۸ مربوط می شود که حاصل آن ایجاد «جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان» بود. شرکت کنندگان در این جبهه عبارت بودند از: سازمان نصر، حرکت اسلامی، نیروی اسلامی، نهضت اسلامی، اتحادیه علمای و نهضت روحانیت و جوانان. بحث درباره اینکه هر يك از این سازمانها چه توان و کیفیتی داشته اند و تعداد اعضایشان چه بوده و چگونه به وجود آمده اند،

در بهار سال ۱۳۶۶ «شورای ائتلاف هشتگانه» که در پیش‌بدان اشاره داشتیم، اعلام موجودیت کرد که نسبت به همبستگی‌های پیشین استحکام و عمر بیشتری داشته است.

ایجاد ائتلاف مزبور عاملی بود که از درگیری‌های میان-گروهی شیعیان تا حدی کاسته شود. ولی ایجاد این ائتلاف چنان نبود که بتواند میان آن و ائتلاف هفتگانه گروه‌های سنی پیشاور تفاهم لازم را پدید آورد. شیعیان در تشکیل دولت موقت و دیگر مسائل جایگاهی را طلب می‌کردند که ائتلاف هفتگانه آن را نمی‌پذیرفت. در آن اوضاع و احوال گروه‌های وابسته به وهاب‌ها که از سوی عربستان حمایت می‌شدند و از جمله گردانندگان نشریه «المجاهد» شیعه‌ها را «رافضی» خطاب کرده و در عین حمله به «حکومت رافضی مجوسی ایران»؟!، ائتلاف هفتگانه را از هر گونه همکاری با ائتلاف هشتگانه شیعه بر حذر می‌داشتند.

تلاش برای رسیدن به وحدت کامل سازمانی در سال ۱۳۶۷ پی‌جسته شد و سرانجام از ۲۱ تا ۲۴ تیر ماه سال ۶۷ کنگره سراسری مجاهدین مناطق مرکزی هم‌زمان با بیستمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل بلخی برگزار گردید و قطعنامه‌ای در ۱۶ ماده به تصویب رسید. یک سال بعد در ۶۸/۴/۲۵ جلسه گسترده‌ای با حضور تمامی گروه‌های شیعه در بامیان تشکیل یافت و بعد از چند روز بحث و گفت‌وگو «میثاق وحدت» در ۲۰ ماده به امضاء رسید و رهبران گروه‌ها با سوگند یاد کردن به قرآن کریم متعهد شدند که گروه‌های پیشین را منحل و همه نیرویشان را در خدمت «حزب وحدت اسلامی افغانستان» بگذارند.

پس از مذاکرات مفصل بارهبران ائتلاف در ایران و رفتن هیأتی به بامیان، آنها نیز «میثاق وحدت» را امضاء کردند. ایجاد حزب وحدت را نه باید عاملی برای از میان رفتن اختلافها و درگیری‌های میان-گروهی شیعیان و نه عاملی برای نزدیکی و کاستن از اختلاف نظرهای بنیادین میان آنها و گروه‌های جهادی سنی پنداشت. ولی در مجموع می‌توان گفت که چنددستگی‌های گروهی را به جناح‌بندیها تبدیل ساخت و دست کم بخشی از حزب و تعدادی از رهبران آن، مواضع خود را با مواضع جریان قدرتمند «جمعیت اسلامی» به رهبری استاد ربانی رئیس‌جمهور نزدیک ساختند؛ پدیده‌ای که می‌توان آن را سرآغاز همزیستی شیعیان و سنی‌های دری‌زبان و اقوام شمال به‌شمار آورد.

### شکل‌گیری «سنگ‌داران» یا نیروهای مقاومت

درباره جنبش مردم افغانستان و تشکیل گروه‌های جهادی مختلف در افغانستان نکته قابل توجه آنست که عامل جغرافیایی از یک سو و عامل قومی و قبیله‌ای از سوی دیگر، در شکل دادن و بخشیدن ویژگی‌های

به‌فرستی دیگر موکول می‌شود. جبهه مزبور مجله‌ای به نام «عاشورا» منتشر کرد ولی دیری نپایید که به علل مختلف مجله تعطیل و همبستگی پدید آمده فرو پاشید. به‌اعتباری، یکی از مشکلات شکل‌نگرفتن جبهه مزبور را گذشته از اختلاف سلیقه‌ها و تنگ‌نظری‌ها و گروه‌گرایی‌ها و قوم‌گرایی‌ها، می‌توان نقش عناصر مشکوک در ایران دانست. این عناصر که شاید هنوز نام برخی از آنها شناخته نشده باشد، بعد از بهمن ۱۳۵۷ در ایران در تشکیل سازمانی به نام «واحد نهضت‌های آزادی بخش» شرکت جستند و به ظاهر رسالت خود را یاری دادن به نهضت‌های اسلامی برون‌مرزی اعلام کردند. سالها بعد کار یکی از چهره‌های مشکوک این جریان به نام «مهدی هاشمی» به رسوایی کشید. آقای سید هادی خسروشاهی در کتاب «نهضت‌های اسلامی افغانستان» در چند جا به نقش تخریبی سازمان مزبور و شخص مهدی هاشمی (صفحه‌های ۲۸، ۳۹، ۱۷۹ و...) در کار شکل‌گیری سازمان‌های شیعه افغانستان اشاره کرده است.

پس از چند سال، در ۱۳۶۲، بار دیگر «واحد نهضت‌های آزادی بخش» بر آن شد تا وحدتی بر اساس هدف‌های خاص در میان گروه‌های شیعه افغانستان و این بار زیر عنوان «روحانیت مبارز افغانستان» به‌وجود آورد. کار تهیه اساسنامه و تعیین اعضای شورای مرکزی و غیره به انجام رسید ولی به نوشته آقای خسروشاهی «از آنجا که این طرح توسط واحد نهضت‌ها با اهداف مشخص و از قبل تعیین شده‌ای، تهیه شده و خود گروه‌های سیاسی، به‌ضرورت و میزان موفقیت آن اعتقاد و ایمانی نداشتند، با شکست مواجه شده و حتی به‌صورت رسمی هم اعلام نگرید. اما حقیقت آن است که اصلاً اتحاد گروه‌ها و هماهنگی نیروها به‌صورت واقعی و حقیقی، منظور اصلی نبود، بلکه از این راه می‌خواستند اختلاف دیگری را دامن‌بزنند که زدند و موجب ادامه تفرقه‌ها و دشمنی‌ها گشتند». ۳ چگونگی دخالت‌های عناصر مشکوک در میان گروه‌های شیعه افغانستان و پول‌های گزافی که در این راه خرج و تنایح نامطلوب و درآوری که حاصل آمد، مطلبی نیست که بتوان بدان پرداخت؛ بویژه آنکه مدارک و اسناد لازم در اختیار نیست و شاید شرایط نیز هنوز مناسب برای بیان بسیاری از واقعیت‌ها نباشد. همین اندازه می‌توان گفت که اصل سیاست تکیه بر جنبه‌های مذهبی و سرمایه‌گذاری روی برخی گروه‌های شیعه و رودرو ساختن آنها با یکدیگر از یک سو و حمایت از یک اقلیت در برابر اکثریت فارس‌زبانان غیر شیعه افغانستان و درگیری‌های در دناک میان شادروان مزاری و استاد ربانی و بسیاری موارد دیگر، همه و همه لطمه‌های شدیدی بوده که بر همبستگی اکثریت مردم افغانستان با ایران وارد آمده است. سرانجام، در پی اُفت و خیزهای بسیار



لازم بدان نقش و اهمیت اساسی داشته است. نفوذ قدرتهای خارجی و سرمایه گذاری آنها روی گروههای مختلف نیز سخت در این جریان مؤثر بوده است. وجود منطقه‌های کوهستانی با دره‌های ژرف و جدا از هم، زیستگاههایی پدید آورده که باشندگان آنها در محدوده خویش احساس همبستگی گسترده با باشندگان دیگر بخش‌ها ندارند. دامپروران و کشتکاران هر بخش از دیر باز نگران حفظ مرع و کشتزار خویش بوده‌اند و کوشیده‌اند در برابر دیگران از مال و دولت خود نگهداری کنند. نگرانی از تجاوز دیگران سبب گردیده تا باشندگان هر دره بسته به وسعت منطقه و شمار ساکنان، زیر فرمان یک یا چند سرکرده و رئیس قبیله قرار گیرند و در حد امکان خود را مسلح سازند. شرایط جغرافیایی این سرزمین از یک سو و وجود گویش‌ها و آیین‌های اسلامی مختلف (بطور عمده پشتوزبانان و تاجیکان و فارسی‌زبانان، سنی مذهبیان و شیعیان) با توجه به اعمال سیاست ضد تاجیکان و ضد شیعیان و کوچ دادنهای اجباری از سوی شاهان افغانستان بعد از جدایی آن سرزمین از ایران، همه و همه دست به هم داد و افغانستان را به سرزمینی با بخش‌بندیهای گوناگون جدا از هم و در برخی موارد در درگیری هم تبدیل کرد. در دوران بعد از استقلال، نه تنها هیچ‌گونه تلاشی در جهت دستیابی به وحدت و همبستگی ملی صورت نگرفت که حاکمان پشتون بر آن شدند مردمی را که هزاران سال در کنار هم بود و باش داشتند، با حمایت از یک گروه و شهروند درجه دوم تلقی کردن اکثریت، به کینه‌توزی نسبت به هم و ادارند و برای حفظ سلطه خود بدر نفرت میان مردم بپاشند.

حاکم شدن چنین جوی بر جامعه افغانستان سبب گردید که بارودررو قرار گرفتن مردم و حکومت و شدت یافتن آن با حضور نیروهای بیگانه، در جای جای آن سرزمین هسته‌های مقاومت به وجود آید و سرکردگان بر آن باشند که به خاطر حفظ منافع مردم وابسته به خود و بهره‌مند گشتن از امکانات مالی و دستیابی به اسلحه، برای خود استقلال و منطقه نفوذی دست‌وپا کنند. به قولی، شاه مسعود نیز که نسبت به دیگران از اعتبار و نفوذ بیشتری برخوردار بوده و می‌کوشیده نیروهای زیر فرمان خود را به نیروی مقاومت ملی دربرگیرنده همه اقوام باشنده افغانستان تبدیل کند، چنان که باید در این راه توفیق نیافته است.

سازمانهای سیاسی یا حزبهایی مختلفی که در جریان درگیری با حکومت کمونیستی و پس از آن شکل گرفتند، بر آن بودند تا در منطقه‌های روستایی نفوذ پیدا کنند و با تشکیل هسته‌های مقاومت در این منطقه‌ها، با کمیته‌ها ارتباط برقرار سازند. آنها به خوبی می‌دانستند که از راه تبلیغ ایدئولوژیک قادر به جلب نیروهای روستایی نیستند؛ بنابراین لازم بود خود را با احساسات ضد حضور بیگانگان و کافران که در

روستاییان نیرومند بود هماهنگ کنند و بکوشند سازمان خود را به عنوان واسطه رسانیدن اسلحه و تأمین برخی از نیازهای لجستیکی مطرح سازند. در این مرحله، افراد صاحب نفوذ در مناطق روستایی بر آن بودند تا با همکاری با حزبهایی مختلف نیازهای دسته‌ها و نیروهای خویش را تأمین کنند؛ چنان که به قولی «دیده شده که در حالی که پدر خانواده رئیس محلی یک حزب است، دو پسرش هر یک مسئول تشکیلاتی دیگرند...»

سربازان نهضت مقاومت خود روستاییان هستند که در کمیته‌های مقاومت محلی فراهم آمده و عملاً در قبال احزابی که از لحاظ تئوری وابسته به آنهاند خودمختار و مستقل‌اند... هر واحد منطقه‌ای دارای یک کمیته مقاومت متشکل از افراد ذی نفوذی است که بدون مراجعه به آراء عمومی انتخاب می‌شوند. وظیفه این کمیته سازماندهی فعالیتهای نظامی و گاه غیرنظامی گروه است. امکان دارد در یک منطقه چندین کمیته مقاومت وجود داشته باشد که اطلاعی از وجود یکدیگر ندارند (یا بعضاً با هم می‌جنگند)، کمیته‌هایی که هر یک به مناسبت‌های مختلف در پایگاههای قبیله‌ای یا قومی یا به لحاظ رقابت بزرگان سنتی محل با یکدیگر به وجود آمده‌اند. هر رهبری که حزبی را بنیان می‌گذارد برای تأیید خود و تهیه اسلحه به حزبی غیر از حزب همسایگانش مراجعه می‌کند...

اعضای نهضت مقاومت جزئی از مردم عادی هستند. آنها با ظاهری معمولی در قراء زندگی می‌کنند و پشت دیوارهای گلی خود مخفی‌اند... شورشیان که در ابتدا از میان بزرگسالان ده و کسانی برمی‌خاستند که دارای سلاح و قدرت تصمیم‌گیری بودند کم‌کم جای خود را به جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله و غالباً مجردی سپردند که همه چیز خود را در راه تصویری که از آزادی دارند فدا کرده‌اند. نابسامانی وضع اقتصادی و نیز این که جوانان دیگر نمی‌توانند در روستاها زندگی کنند (از ترس اعزام اجباری به خدمت سربازی) موجب شده که آنها نتوانند دست به فعالیتهای معمولی بزنند و راه اقدامات مسلحانه به روی آنها باز شده است. در واقع آنها برای این که احساس کنند وجودشان مثمرتر است راهی جز پیوستن به نهضت مقاومت ندارند. آنها می‌گویند: رزمنده بودن به مراتب از چوپان بودن جالبتر است. به علاوه بمباران هر دهکده‌ای موجب می‌شود گروه زیادی داوطلب پیوستن به نهضت شوند...

جنگ برای جوانان موقعیتی به وجود آورده تا موجودیت خود را اعلام کنند و خود را بشناسانند، بدون آنکه برای این کار - همچون گذشته - در انتظار سالهای پختگی و پیری شوند... آن چیزهایی که به مردم افغانستان حیثیت و اعتبار می‌بخشید توسط جنگ زیرورو شده است. هیچ افتخاری با داشتن یک کلاشینکف، مسلسل روسی، که بین ۳۰ تا ۴۰ رأس گوسفند ارزش دارد، برابری نمی‌کند...<sup>۲</sup>

بدل شد که هدفش بیرون راندن متجاوز بیگانه و استقرار جامعه غیر نظامی قبل از جنگ بود...

در سال ۱۹۸۴ به جز تعداد معدودی قراء واقع در نزدیکی پایگاههای شوروی، که غالباً از ترس غارت یا تخریب منازل با حکومت موافق بودند هیچ دهی موافق دولت نبود. تعداد کسانی که به دلیل طغیان علیه ساختارهای اجتماعی بجا مانده از گذشته و به دلیل تمایل به رفورم و اشتیاق به یک زندگی جدید نظیر زندگی جهان مدرن و به منظور فرار از فشار سنت‌ها به افکار و عقاید جدید پیوسته بودند به معدود افرادی محدود می‌شد که انگیزه‌ای جز کسب قدرت و مقام نداشتند: ساختارهای جدید اجتماعی راه را برای جوانان جاه طلبی هموار کرده بود که در جامعه قدیمی می‌بایستی سالها انتظار بکشند و پخته شوند تا مسئولیتی به آنها واگذار شود.

این جوانان اکنون در شهرها، پادگانها، پایگاهها و پستهای دولتی مستقر شده‌اند زیرا به نظر می‌رسد در روستاها دیگر جایی برای عقاید مخالف نهضت مقاومت وجود نداشته باشد... بخش اعظم مناطق روستایی از وجود نیروهای دولتی پاکسازی شده است. روستاها فقط در پستها و پایگاههای نظامی مستقر شده‌اند و از این نقاط به کمک زرهپوش یا هلیکوپتر به حملات غافلگیرانه می‌پردازند. در خارج از شهرها و پایگاهها هیچ سرباز روسی مشاهده نمی‌شود؛ نیز نیروهای دولتی تا حد امکان پا از یادگانهای خود بیرون نمی‌گذارند و غالباً سرگرم انعقاد قراردادهای عدم تعرض متقابل با نیروهای محلی نهضت مقاومتند. بنابراین در مناطق روستایی دیگر تشکیلات اداری وجود ندارد و دهقانان از هر فرصتی برای خودداری از پرداخت مالیات استفاده می‌کنند.

تشکیل نهضت مقاومت پاسخ روستاییان به تجاوزاتی است که از بیرون یعنی شهرها و از ناحیه بیگانگان - بر آنها تحمیل شده است.<sup>۴</sup>

ادامه دارد

زیر نویس ها:

۱. افغانستان - جنگ و گروههای جهادی - ژان ژوزه پوییک.
۲. همان، ص ۲۱.
۳. جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت، زیر نظر آندره بریگو و الیویه‌روا، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مرداد ۱۳۶۶، صص ۱۲۰ تا ۱۲۳.
۴. همان، صص ۱۱۷ تا ۱۱۹.

در یک بررسی و پژوهش میدانی درباره جنبش مردم افغانستان در رودررویی با کودتاگران کمونیست و اشغالگران ارتش شوروی که بوسیله آندره بریگو و الیویه‌روا به انجام رسیده است، درباره تأثیر رفتار تجاوزگران و برخورد های خشونت بار کمونیست های افغانستان و نادیده انگاشتن فرهنگ جامعه و سرکوبهای ویرانگر ارتش شوروی و در نتیجه واکنش مردم و شکل گیری هسته های مقاومت چنین می خوانیم:

«طرفداران این حزب [حزب خلق] ناگهان به روستاها هجوم بردند و در سخنرانیهایی که برپا می‌داشتند روحانیون و مالکین را به محاکمه کشیدند. در شهر کها هنگامی که مالکان در کوچه و بازار ظاهر می‌شدند رعایا را تحریک می‌کردند که علیه آنها شعار دهند، به آنها حمله کنند و به روی آنها تف بیندازند و آنها را فئودال و خودفروختگان آمریکایی بنامند. روستاییان چنین احساس می‌کردند که تمام این اغتشاشات زیر سر شهرها یا حتی خارجیانی است که مزاحم آنها شده‌اند... پس از این ماجراها روحانیون به شهر فراخوانده شدند و دیگر به روستاها برنگشتند. مالکان مخفی شدند و خانه های آنها توسط گروههایی که با جیب از شهرها می‌آمدند غارت شد... در مدت یکسال این شبه نظامیان عجول که از شهرها می‌آمدند زندگی را بر روستائیان تلخ کردند و موجب شدند مردم به اتفاق آراء علیه آنها جبهه بگیرند. رعایایی که در دسامبر ۱۹۷۸ به عنوان مالک زمین شناخته شدند فرصت استفاده از این مالکیت را به دست نیابورند، چرا که آنها نه بذر داشتند، نه گاو آهن و نه گاو. هنگامی که فصل کشت فرا رسید غالب آنها به دیدن مالک سابق رفتند و به او تعهد سپردند که در قبال کمکهایش همچون گذشته سهم اربابی از محصول به طور مخفیانه بپردازند.

در بهار سال ۱۹۷۹، روستائیان، مسلح به تفنگهای کهنه و چوب و چماق هجوم به پاسگاههای کوچک ارتش یا ژاندارمری را که در سرتاسر کشور پراکنده بودند آغاز کردند و از این طریق بود که شورشیان اولین سلاحهای خود را به چنگ آوردند. در قبال این جنبشهای خودجوش و برخاسته از بطن مردم، حکومت کابل طریق خشونت در پیش گرفت و برای سرکوبی آنها ستونهای تانک را گسیل داشت... آنها با سلاحهای ابتدایی خود به این تانکها یورش بردند و [دولتیان] متعجب شدند وقتی که دیدند در مقابل آنها مقاومت می‌کنند... تعداد کشته شدگان بسیار زیاد بود؛ نیز آتش سوزیها و غارت منازل. سپس روستاها آمدند، آمدند و رژیم را که می‌رفت تا از هم بپاشد یاری دادند. مردم حضور آنها را به چشم دخالت غیر مجاز خارجیان می‌نگریستند. خارجیانی که کافر هم بودند و آمده بودند تا تنها ثروتمندان یعنی آزادی و مذهب را از آنها بگیرند. طغیانهای روستایی ناخود آگاه و خودجوش اولیه به عزمی راسخ و آگاهانه